

## Unit 20 book 3

زیر

اگر چیزی زیر چیزی است یعنی پایین آن است.  
بزرگترین قسمت کوه یخی در زیر خط آب قرار دارد.

توله

توله یک حیوان نوزاد است ، مانند خرس یا شیر.  
توله شیر برای مادرش گریه می کرد.

سپیده دم

سپیده دم زمانی است که خورشید طلوع می کند.  
در سپیده دم ، خورشید به آرامی از مزرعه طلوع کرد.

ناراضی

اگر ناراضی هستید ، از چیزی راضی نیستید.  
من از تصمیم آنها برای کار در روز یکشنبه ناراضی بودم.

سهولت

وقتی کاری با سهولت انجام می شود ، انجام آن کار سختی نیست.  
میمون با خیالی آسوده از درخت بالا رفت.

مشهود

وقتی چیزی مشهود است ، دیدن یا فهم آن آسان است.  
از نگاه صورت مشخص بود که ناراضی است.

تگرگ

تگرگ یخی است که هنگام یخ زدن باران از آسمان می بارد.  
تگرگ طوفان به اندازه توپ های گلف بود.

زوزه کشیدن

زوزه کشیدن به معنای ایجاد صدای بلند و طولانی مانند گرگ یا سگ است.  
گرگ در ماه زوزه کشید.

جهش

جهش یعنی پریدن از مسافت طولانی.  
او مجبور شد از شکاف پرش کند تا به آن طرف تپه برسد.

باشکوه

وقتی چیزی باشکوه باشد ، زیبا و مجلل است.  
این مرد یک جفت گوشواره با شکوه الماس به همسرش داد.

ضرورت

ضرورت چیزی است که لازم باشد.  
آب شیرین برای زندگی یک ضرورت است.

نتیجه

نتیجه ، پایان یک عمل یا واقعه است.  
نتیجه آخرین طرح تجاری وی کاملاً ناکام بود.

انبوه

انبوه دسته بزرگی از وسایل روی هم است.  
انبوه فنجان ها شروع به کج شدن می کرد.

عمیق

وقتی چیزی عمیق باشد ، بسیار هوشمندانه است.  
به عنوان یک پسر کوچک ، جرمی ، افکار عمیقی دارد.

تصاحب کردن

تصرف چیزی به معنای سریع یا شدید گرفتن آن است.  
مرد قبل از اینکه کسی او را ببیند ، تا آنجا که توانست پول را تصاحب کرد.

چلانیدن، فشار دادن

چلانیدن چیزی به معنای فشار دادن آن روی هم و محکم نگه داشتن آن است.  
وقتی کلارا گربه اش را دید ، فشار بزرگی به آن داد.

عالی

وقتی چیزی عالی است ، بالاترین یا بهترین چیز است.  
افسر عالی مسئول حفظ آرامش شهروندان بود.

فوق العاده

وقتی چیزی عالی باشد ، بسیار خوب است.  
دختر کوچک من یک نقاش فوق العاده است.

صفت

یک ویژگی بخشی از شخصیت کسی است.  
یکی از ویژگی های شخصیت سالوادور خوش خلقی او است.

حیاتی

وقتی چیزی حیاتی است ، برای زندگی ضروری است.  
قلب عضوی حیاتی است.

گرگ کوچک و گرگ مادر

گرگ مادر حیوان باشکوهی بود. او تمام صفات یک شکارچی فوق العاده را داشت. او بسیار قوی و سریع بود. او می دانست چگونه پنهان شود و چگونه طعمه ها را به چنگ آورد. گرگ مادر عالی ترین موجود جنگل بود. مهارت های او برای همه حیوانات دیگر مشهود بود.

گرگ مادر با توله اش ، گرگ کوچک ، در زیر درختی زندگی می کرد. سپیده دم ، گرگ کوچک و گرگ مادر در حال صرف صبحانه بودند. گرگ کوچک غمگین به نظر می رسید. گرگ مادر گفت: "چه مشکلی وجود دارد توله من؟"

گرگ کوچک گفت: "من می خواهم مثل تو بزرگ باشم. شما می توانید بهتر از هر کس بدوید و بپرید. می توانی خیلی بلند زوزه کنی. بزرگ بودن یک ضرورت است و من خیلی کوچک هستم."

گرگ مادر گفت: "از اندازه خود ناراضی نباشید. کوچک بودن می تواند گاهی اوقات بسیار مفید باشد."

همین موقع باران و تگرگ شروع به باریدن کرد. درخت دچار صاعقه شد. روی لانه ی گرگ ها افتاد. گرگ کوچک ترسیده بود. گرگ ها می دانستند که فرار از لانه حیاتی است. گرگ مادر گفت: "گرگ کوچک ، من نمی توانم انبوه شاخه ها را حرکت دهم. اما می توانید با خیالی آسوده فرار کنید. می توانید بیرون بروید و کمک بگیرید!"

گرگ کوچک از لانه بیرون زد و همه حیوانات بزرگ را به کمک فراخواند. آنها به سمت لانه رفتند و شاخه ها را کنار زدند. گرگ مادر بیرون آمد و گفت: "متشکرم گرگ کوچک! تو زندگی منو نجات دادی!" او آرام گرگ کوچک را فشار داد و او را بوسید.

گرگ کوچک لبخند زد. او گفت ، "مادر ، این نتیجه به من یک درس عمیق آموخته است. حتی اگر کوچک باشم ، هنوز مهم هستم."